بررسی احزاب و جریانات چپ در ایران

آرش رستمی

پرداختن به مسئله تاریخ حزب سیاسی در ایران شامل جنبه های متفاوت و متنوعی است، و بررسی تمام جنبه های اجتماعی- سیاسی و تاریخی وقت و زمان خاص خود را می طلبد، در این مقاله سعی می شود با دیدگاهی نقادانه به عملکرد جریانات عمده چپ درایران به طور خلاصه تحلیلی ارائه شود. حزب در ایران مانند سایر نقاط دنیا دارای اوج و فرود های متفاوت، پیروزی ها و شکست ها، استقامت ها و خیانت ها است . نکات زیادی در تاریخ فعالیت احزاب چپ و مارکسیستی در ایران وجود دارد، که می تواند در انقلاب آتی بسیار حائز اهمیت باشد.

انچه که باعث بوجود آمدن احزاب و سازمان های سیاسی می شود، در درجه اول شکاف های اجتماعی هستند، که به دلایل مختلف در جامعه وجود دارند و یا بوجود می آیند. شکافهایی که از تضاد کار و سرمایه در جامعه بوجود می آید و یا مسئله عدم مشروعیت حکومت و غیره، در این میان تلاش برای برقراری عدالت و به تبع آن نیاز داشتن به قدرت سیاسی، باعث ایجاد شوراها و اتحادیه و بعد بوجود آمدن احزاب می شود.

اولین اتحادیه ها و سندیکاها در ایران بعد از انقلاب مشروطه بوجود آمدند و همچنین در کنار آنها انجمن های صنفی. این سندیکاها و اتحادیه های صنفی مربوط به دوران پیشاسرمایه داری هستند، مانند اتحادیه دست فروشان و نیروهای تولید کننده مربوط به جامعه پیشاسرمایه داری. بعدها بزرگترین ضربه را حزب توده به این سندیکاها و اتحادیه ها وارد کرد. به این طریق که تمام سندیکاها باید تحت کنترل و پیرو سیاست ها و خط و مشی حزب توده می بودند و خارج از حیطه قوانین خودش اجازه فعالیت به آنها داده نمی شد، و به این طریق انجمن های مستقل کارگری به گونه ای زیر ضرب رفتند که توان سر برافراشتن نداشتند. بعد از ضربه ای که در سال ۱۳۲۷ به حزب توده وارد شد و یا بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ فعالیت سندیکاها هم متوقف شد. البته لازم به ذکر است که در دوران فعالیت حزب توده، در ایران سندیکاها و تشکلات صنعتی بوجود آمده بودند، ولی این سندیکاها هم بعد از کودتای ۱۳۳۲ از بین رفتند. البته فقط بحث سیاستهای غلط حزب توده نبود، سندیکاها و تشکلات آن زمان به لحاظ اجتماعی هنوز قدرت حفظ خودشان را نداشتند. برای روشن تر شدن اهمیت رشد اجتماعی و دوام سندیکاها و اتحادیه ها می توانیم مقایسه مختصری از وضعیت این سندیکاها در غرب داشته باشیم: زمانی که بیسمارک در المان به قدرت رسید، فعالیت سوسیال- دموکراتها را ممنوع اعلام کرد و همچنین سندیکاها و اتحادیه ها را سرکوب نمود، ولی به علت اینکه طبقه کارگر به عنوان یک نیروی اجتماعی در ان جامعه حضور داشت، نه سندیکاها و اتحادیه ها از بین رفتند و نه سوسیال- دموکراتها؛ و بعد از سقوط بیسمارک دوباره همه چیز به حالت عادی برگشت. در غرب ابتدا سندیکاها بوجود آمدند و بعد احساس نیاز به قدرت سیاسی در آنها بوجود آمد و بعد احزاب تشکیل شدند. در ایران این فرایند معکوس بوده، به این معنا که اول سازمان و احزاب بوجود آمدند، بعد این احزاب به ساختن

سندیکاها و اتحادیه ها مبادرت ورزیدند. این روند چالش بزرگی را بوجود می آورد، نه تنها برای ایران بلکه برای تمام کشورهایی که از بالا و با فشار امپریالیسم سرمایه داری شده اند و به اصطلاح مدرنیزاسیون و مدرنیسم توسط امپریالیسم، از بالا به آنها حقنه شده. بر این مبنا است که تز انقلاب دو مرحله ای یا انقلاب دموکراتیک مطرح می شود. بنا به این تز در کشورهای مذکور ابتدا باید انقلاب دموکراتیک با دفاع از بورژوازی ملی شکل بگیرد تا از این طریق نهادهای بورژوازی در جامعه تکامل پیدا کنند و طبقه کارگر را به عنوان نیرویی اجتماعی بوجود آورد، تا بستر لازم برای ایجاد احزاب و تشکلات چپ و مارکسیستی ایجاد شود، و طبقه کارگر بتواند خود را برای تسخیر قدرت اماده کند. غافل از اینکه به علت ماهیت بورژوازی و مکانیسم سرمایه داری، این مرحله نمی تواند به مرحله بعدی یعنی تسخیر قدرت طبقه کارگر منتهی شود، چرا که بورژوازی در کشورهای توسعه نیافته، همان گونه که تاریخ تا به اکنون ثابت کرده است همیشه وابسته به بُنجل های کشورهای متروپل و توسعه یافته سرمایه داری باقی می ماند، و درواقع هرگز توانایی انجام وظایف بورژوا دموکراتیک خود را پیدا نمی کند. شکوفایی اقتصادی به معنای تولید ابزار تولید است که تمام امتیازات و فرمول های آن در دست چند کشور قدرتمند سرمایه داری است و هرگز در اختیار کشورهای دیگر قرار نمی گیرد. در جوامعی مانند ایران باید این وظیفه مهم را به انقلابی سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر سپرد، زیرا که فقط از طریق گسترش نیروهای مولد در حوزهای تولید و سایر نهادهای اقتصادی و فرهنگی، و با برگزاری شوراهای کارگری و دموکراسی شوراها می توان وارد مرحله ی رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی شد. دقیقا به این دلیل که بورژوازی ناقص الخلقه هرگز توانایی انجام وظایف بورژوا– دموکرات خود را در ایران و بسیاری از جوامع شرقی نداشته است، نیروهای انقلابی مارکسیستی باید وظایفی که در غرب به عهده بورژوازی بوده است را درونی کنند.

جریاناتی که به عنوان جریان چپ و مارکسیستی از آنها یاد می شود، حدود صد و اندی سال است که در ایران دارای احزاب متشکل هستند، که به پیش از انقلاب مشروطه در ایران باز می گردند. حزب اجتماعیون عامیون که شاخه ای از حزب سوسیال– دموکرات های قفقاز بود، تحت تاثیر نظریات لنین و قبل از انقلاب مشروطه در ایران شروع به فعالیت کرد. حزب اجتماعیون عامیون یکی از جریان های بسیار تاثیر گذار بر تاریخ چپ ایران است. این حزب توسط بلشویک ها بوجود آمد، و با استراتژی بلشویکی فعالیت خود را آغاز کرد. مقالات و نوشته های لنین در قالب نشریه ایسکرا با کمک اجتماعی عامیون به روسیه منتقل می شد، مطالب این نشریه از وین به تبریز و از تبریز توسط این حزب به روسیه ارسال می شد. این حزب در سال ۱۲۸۶ (۱۹۰۶) توسط علی مسیو تاسیس شد. این حزب بر جریان انقلاب مشروطیت تاثیرات مستقیمی داشت و خدمات زیادی در آن سالها عرضه کرد. مرکز غیبی نام سازمان مخفی اجتماعیون عامیون بود که تبریز اصلی ترین پایگاه این سازمان مخفی بود. این حزب توانست در تهران– گیلان و اذربایجان فعالیت خود را گسترش دهد و پایگاه مردمی داشته باشد. در میان جریانات مارکسیستی در آن برهه از تاریخ ایران، تشکیلات دیگری بوجود آمد که به حزب عدالت مشهور است. پایه گذار این حزب آواتیس میکائلیان (ا. سلطان زاده) بود. چهره ای که دستگاه استالینیستی سال های زیادی ان را مخدوش کرد، و حزب توده هم به این جریان دامن زد. حزب عدالت مکاتباتی با بخارین و کائوتسکی داشت و بحث های جدی درباره انقلاب سوسیالیستی و انقلاب مرحله ای در این مکاتبات مطرح می شدند. این حزب به طور مستقیم با کمینترن یا تشکیلات بلشویکی روسیه ارتباط داشت. احمد سلطان زاده تحت تاثیر تئوریهای لنین قرار داشت و در مقطعی هم مشاور رسمی لنین در مباحث وضعیت انقلاب در کشورهای عقب مانده اسیایی بود و دیدگاهی بلشویکی داشت. سلطان زاده همچنین از بنیانگذاران حزب کمونیست ایران است. اوج فعالیت این حزب سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰ بود، که جمهوری گیلان سرخ را تشکیل دادند. سلطان زاده در آن سالها بحث های زیادی با میرزا کوچک خان انجام داد تا بتواند تشکلات مستقل دهقانی و کارگری بوجود آورد، ولی به علت بیسوادی و سنتی بودن کوچک خان موفق به ایجاد این تشکلات نشد. کوچک خان معتقد بود تا وقتی خودش حضور دارد و باکمال میل و احساس مسئولیت به کار دهقانان و کارگران رسیدگی می کند، کارگران و دهقانان نیاز به تشکلات مستقل ندارند. حزب کمونیست ایران در جناح چپ خودا. سلطان زاده را داشت که معتقد به انقلاب سوسیالیستی در ایران بود، ودر جناح راست حیدر خان عمواغلی بود که از انقلاب دو مرحله ای دفاع می کرد، که در ان دوران استالین و ارژنیکیدزه از حامیان حیدر خان عمواغلی بودند.

همان گونه که از مطالب مذکور بر می آید تلاش برای برقراری عدالت در تاریخ ایران همیشه وجود داشته، و این جریانات سیاسی به علت تضادهای طبقاتی و ظلم روزافزون دولت وارد صحنه می شوند و مورد حمایت توده ها قرار می گیرند و پایگاه مردمی دارند. اما این جریان ها به صورت احزاب و سازمان ها از دل جامعه برنخواسته و اندیشه هایی وارداتی بودند. نه تنها چپ ایران وارداتی بود بلکه سیاست های راست هم وارداتی بودند. این نکته مهمی در تحلیل برخوردهای امرانه و اراده گرایانه برخی از احزاب چپ در ایران است. به این علت که بسیاری از شاخص های عمده این تئوری ها مانند پرولتاریا–فئودالها و سرف و... را در جامعه نمی یافتند. به عنوان مثال در مرام نامه حزب کمونیست ایران قید شده بود، حزب کمونیست ایران در کشوری است که طبقه کارگر ندارد و می خواهد مالکیت فئودالی را از بین ببرد و خرده مالکیت دهقانی بوجود اورد. در حالی که این ها مواردی هستند که توسط بورژوازی در اروپا انجام شد. با تمام این اوصاف تلاش برای گسترش عدالت و یافتن شاخص های اجتماعی برای بسط تئوریهای انقلابی و تحقق الگوهای دموکراسی برای فعالیت گرایش های مختلف سیاسی در ایران وجود داشت و مسیر تحقق خود را می پیمود. اما بعد از قدرت گیری پهلوی اول(رضا خان) و با دخالت مستقیم کشورهایی مانند انگلستان مبارزه ای جدی و پیگیر با جریانات مترقی و مخصوصا جریانات چپ در ایران بوجود آمد. ریشه این سیستم فاشیستی که در منطقه بوجود آمده بود، مربوط به انقلاب اکتبر می شد. در روسیه با سرکار آمدن دولت کارگری به رهبری لنین و تروتسکی، دولت های بورژوازی قدرتمند پنجه انقلاب کارگری را بر گلوی خود احساس کردند. و دست به یک سلسله عملیات خرابکارانه جنگی و سیاسی زدند برای متوقف کردن و از بین بردن این دولت جوان و با عظمت. که شامل حمله نظامی چندین کشور بورژوازی به روسیه و دامن زدن به آتش جنگهای داخلی و بسیاری حملات مخفی و تروریستی می شد. و همچنین سعی کردند در کشورهای هم مرز و نزدیک به اتحاد شوروی، حکومت هایی را سر کار آورند که مانع از سرایت انقلاب به آن کشورها و ایجاد متحدین بیشتری با دولت کارگری جوان روسیه شوند. بر همین مبنا در ایران رضا شاه را به قدرت رساندند، در ترکیه اتاترک و در عراق خانواده هاشمی و در کشورهایی مانند افغانستان به تقویت گروه های رادیکال و بنیادگرای دینی مشغول شدند و انها را مسلح کردند، در حوزه وسیع تر هم فاشیسم اروپا انفاق افتاد تا کاملا جنبش های سوسیالیستی سرکوب شوند.

در آن برهه از تارخ ایران رضا شاه توسط ایدئولوژی ملی گرایی و ساختن تاریخ جعلی از شکوه عظمت ایران باستان و با شعار بازگشت به عظمت دوران کوروش و سلسله بحث های ساختگی مستشرقین انگلیسی از تاریخ ایران باستان، شروع به سرکوب تمام جریانات انقلابی و مترقی آن دوران کرد. و همچنین به کمک اروپا شروع کرد به مدرنیزاسیون(جنبه ظاهری مدرنیسم) در ایران به صورت محدود در زمینه احداث پل، جادها و شهرهای مدرن، ودر زمینه های دیگر مانند ارتش ملی، صدور شناسنامه، و برخی دیگر از این قبیل اقدامات. در نتیجه مبارزات رضا شاه نیروهای چپ بسیار ضعیف شدند و روند رشد طبیعی این جریانات با مخاطره مواجه شد. با وجود این سرکوب ها باز در مواردی اندیشه های مارکسیستی به صحنه آمدند. تقی ارانی، جوانی تبریزی که در المان تحصیل کرده بود، شروع به نشر اندیشه های مارکسیستی در ایران کرد و در این زمینه مقالاتی به رشته تحریر درآورد. بعد با اشخاصی مانند ایرج اسکندری، بزرگ علوی و ... گروهی را تشکیل دادند که بعدها به گروه ۵۳نفر مشهور شد. تقی ارانی و چند نفر از رفقای او در دوران رضا شاه در زندان زیر شکنجه و یا در شرایط بد زندان جان خود را از دست دادند.

با تمام این کشتارها و سرکوب ها، باز اندیشه های چپ توانستند خود را حفظ کنند. به این دلیل که هرگز اختناق اندیشه را از بین نمی برد فقط برای مدتی ان را به اختفا می برد. دهه ۲۰ یعنی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ در ایران، تفکر کمونیستی باز نفوذ خود را آغاز می کند، احزاب چپ زیادی در این برهه بوجود امدند، مانند فرقه دموکرات در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ در آذربایجان و حزب توده در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ در مقطعی دیگر در سال ۱۳۳۲. این احزاب در تهران و سایر نقاط کشور به نشر اندیشه های چپ می پرداختند.

در این میان به علت شرایط فرهنگی–دینی و سنتی بودن ایران جریاناتی شکل می گرفتند که سوسیالیسم را قبول کرده بودند، بسیاری از تحلیل های مارکسیستی را درست می دانستند، ولی از طرفی هم اسلام را بالاتر از هر علمی می پنداشتند و در این راستا سعی می کردند مفاهیم را ادغام کنند. یکی از تجلیگاه های این تضاد حزب خداپرستان سوسیالیست است، که تقریبا هم زمان با حزب توده شکل گرفت و بنیان گذار ان فردی بود به نام نغشب، نغشب می خواست اسلام، سوسیالیسم و پارلمانتاریسم را یک

کاسه کند. او معتقد بود که اولین سوسیالیست تاریخ امام علی بوده است، و همچنین تحت تاثیر لنین هم بود. فعالیت حزب توده نغشب را نگران می کرد که مبادا جوانان ایران به سمت تفکرات الحادی رویی آورند. بر همین مبنا نظریه پردازان این حزب مانند نغشب، شریعتی و طالقانی برای فهماندن سوسیالیسم به جامعه سنتی و مذهبی، مفاهیمی مانند شیعه سرخ، اسلام و سوسیالیسم و یا امام علی به عنوان اولین سوسیالیست را بوجود آوردند.

کمی قبل از تشکیل حزب خداپرستان سوسیالیست، در شهریور ۱۳۲۰ حزب توده شکل گرفت. که به نسبت جریاناتی که قبل از تشکیل شدن حزب توده در ایران وجود داشت، مانند حزب اجتماعیون عامیون و یا حزب کمونیست ایران یا جمهوری سرخ گیلان و . . . که مختصری به آنها اشاره شد و از آنجایی که این جریانات تحت تاثیر دیدگاهای بلشویکی در ایران بوجود آمده بودند. ما شکل گیری حزب توده را یک افول سیاسی در جریانات چپ می دانیم. به این علت که حزب توده تحت تاثیر جریان استالینیستی و در راستای تئوری حزب خلق استالین با استراتژی حمایت از بورژوازی ملی و دور نگهداشتن پیشروان کارگری از عرصه مبارزه سیاسی و ضد سرمایه داری برای کسب قدرت طبقه کارگر شکل گرفت و دقیقا از سیاست های شوروی استالین تبعیت می کرد، اندیشه چپ در ایران که دغدغه ایجاد تشکلات کارگری و قدرت گیری کارگران را داشت، به مسئله مبارزه با فاشیسم و اتحاد جهانی علیه فاشیسم تغییر ماهیت داد و مسئله انقلابات کارگری را کنار زد و به حمایت از بورژوازی ملی پرداخت. در حزب توده افرادی مانند احسان طبری همیشه در ستایش استالین قلم می زدند و استالینیسم را برابر با سوسیالیسم می پنداشتند. از خصوصیات بارز چپ استالینیستی عدم تحمل احزاب و اشخاص دیگری است که بر خلاف اندیشه های استالینستی می اندیشند. به عبارتی چپ را ملک طلق خودشان می پندارند و ناچارا به جریانی قیم ماب و سرکوبگر تبدیل می شوند، به عنوان مثال زمانی خلیل ملکی را مورد ضرب و شتم قرار می دادند چون خوانش دیگری از چپ داشت. یا یوسف افتخاری را در خیابان کتک می زدند چون مانند یک استالینیست نمی اندیشید. متاسفانه امروزه هم با وجود همه این تجربیات و اشتباهات که حزب توده در تاریخ مبارزه خود داشته، باز همان راه را ادامه میدهد و انتقادات را با برچسب زنی مواجه می کند، این در حالی است که خود را در صف اول مبارزات توده ها می بیند. در دوران شوروی استالینیستی سیاست حذفی یکی از شاخص های اصلی کمونیست استالینیستی بود. وجود این بینش در حزب توده ایران باعث شد که در سال ۱۳۲۶ انشعابی توسط انور خامه و خلیل ملکی به نام انشعاب نیروی سوم شکل بگیرد. این انشعاب مهم بود زیرا که روشنفکران زیادی در این جریان از حزب توده جدا شدند. یکی از دلایل عمده این انشعاب مطرح شدن سهم نفت شمال بود. حزب توده معتقد بود همان گونه که انگلستان از نفت ایران سهم دارد، شوروی هم باید مانند انگلستان این سهم را داشته باشد، اشخاصی مانند احسان طبری بسیار بر این مسئله پافشاری کردند و نشان دادند که مسئله مرکزی در حزب توده پیشبرد خط شوروی بر اساس سیاست های استالین است. همانگونه که سلیمان میرزا اسکندری در ماده ۵ اساسنامه این حزب به وضوح اشاره می کند که مسئله اصلی مقابله و اتحاد جهانی بر علیه فاشیسم است. به عبارتی معنای این جمله این است که مبارزه طبقه کارگر و تسخیر قدرت توسط این طبقه مسئله ثانوی و در حاشیه قرار دارد، مجموع این سیاستها و مواضع کاملا روشن می کند که حزب توده باید بازوی شوروی در جنگ جهانی دوم باشد. مجموعه ی این اهداف و سیاست ها در حزب توده موجب شد که نقش این حزب در جریان دموکراسی خواهی در ایران کارنامه ای منفی را رقم بزند. اینها از جمله مواردی هستند که باعث می شوند در مقایسه ی جریانات چپ و اهداف آنها قبل از شکل گیری حزب توده بسیار مترقی تر از این حزب باشند و کارنامه بهتری از خود در تاریخ ایران به جا بگذارند. در همین راستا برای مشخص شدن این مسئله می توان به جریان پیمان استالین با انگلستان برای فتح ایران اشاره کرد. وقتی که شوروی و انگلستان می خواستند ایران را فتح کنند، در دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی جلسه ای برپا شد. استالین در این جلسه می گوید: اکنون که ما می خواهیم به ایران برویم بهتر است که حزب کمونیست ایران فعال باشد. از یکی از اعضا می خواهد برای جلسه آینده لیستی از رهبران حزب کمونیست ایران اماده کند و گزارشی ارائه دهد، فرد مسئول در جلسه اینده می گوید: رفیق استالین از اعضای حزب کمونیست ایران کسی باقی نمانده است. همگی جزء تصفیه ها بودند. اعضای پیشرو حزب کمونیست ایران بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ در دادگاه های استالین محکوم به اعدام شدند و یا در اردوگاه های کار اجباری جان خود را از دست دادند.

مباحثی که درباره فعالیت حزب توده به اختصار بیان شد جزئی از واقعیات تاریخی است که خواننده می تواند به راحتی صحت آن را مورد بررسی قرار دهد . لازم به ذکر است که ما قصد تخریب جریانی را اکیدا نداریم، و در این سطور سعی شده انچه که نکات قابل نقد هستند به صورت مختصر عیان شوند.

حزب توده ایران در ساله های فعالیت خود، در حوزه اجتماعی آثاری به جای گذاشته است مانند ایجاد کانون نویسندگان، ایجاد انجمن ها و تشکلات زنان، سعی در سازمان دهی توده ها در سراسر ایران و . . . . در این مقاله سعی می شود جنبه فعالیت سیاسی احزاب و کارنامه سیاسی آنها مورد نقد قرار بگیرد.

سازمان دیگری که در سال های قبل از انقلاب بسیار شناخته شده بود، سازمان چریک های فدایی خلق است. این سازمان در سال ۱۳۴۹ با قیام سیاهکل، علیه رژیم شاهنشاهی ایران، مبارزه مسلحانه خود را آغاز کرد. در جریان انقلاب ۵۷ از پرطرفدارترین جریان های چپ محسوب می شد. مسعود احمدی زاده هروی و امیر پرویز پویان از جمله بنیان گذاران این سازمان بودند. این دونفر اولین نظریه مبارزه مسلحانه را مطرح کردند. در واقع با پیوستن مسعود احمدی زاده هروی، امیر پرویز پویان، بیژن جزنی و حسن ضیا ظریفی سازمان چریک های فدایی خلق شکل گرفت. از دیگر چهره های بسیار سرشناس در این سازمان می توان از حمید اشرف نام برد، که در مبارزه مسلحانه بسیار ماهر و با تجربه بود. حمید اشرف به علت مهارت در جنگهای چریکی توانست چندین بار از حملات ساواک جان سالم به در برد، ولی نهایتا در یکی از حملات نیروهای ساواک پس از مدتی مقاومت شجاعانه جان خود را از دست داد. یکی دیگر از شخصیت هایی که اعتبار زیادی به این سازمان می بخشید، بیژن جزنی بود که می توان او را مشهورترین چهره سیاسی در سال ۱۳۵۰ نامید. به علت وجود این اشخاص برجسته و روشی که سازمان چریک های فدایی خلق برای مبارزه انتخاب کرده بود، این سازمان توانست تودهای جوان بسیار زیادی را دور خود جمع کند. این سازمان برای به اصطلاح بوجود آوردن قدرت بیشتر برای مقابله با امپریالیسم و رژیم شاهنشاهی وارد اتحاد با حزب توده شد، و تحت رهبری حزب توده درآمد. پس از این اتحاد به علت جبهه گیری سیاسی این دو سازمان که تمرکز آنها بر مبارزه با امپریالیسم در جهت منافع شوروی استالین و مائوئیسم بود و با بی توجهی به مبارزات کارگری و قشر ستمدیده، به کلی پشت تودهای مردم را خالی کردند و به سمت حمایت از روحانیت و شخص خمینی رفتند. این مسئله باعث شد که این اتحاد فاجعه افرین شود. بعد از این رسوایی، احزاب زیر زمینی زیادی شکل گرفتند که به طور جدی با این احزاب مرز بندی کردند. مسئله جریانات چپ در چین، مبارزه مردم کوبا و مقاومت مردم ویتنام در مقابل امپریالیسم، همراه با جریانات دیگری در گوشه و کنار دنیا، در جوانان ایران تاثیر زیادی گذاشت و از دل خود سازمانهایی مانند سازمان انقلابی حزب توده، سازمان مارکسیستی لنینیستی حزب توفان، گروه فلسطین، سازمان انقلابیون کمونیست، سازمان مجاهدین، کومله در کردستان، سازمان رزمندگان و سازمان ازادی طبقه کارگر و . . . را متولد کرد.

به این ترتیب می بینیم که جریانات چپ علیرغم سرکوب و اختناق رژیم شاهنشاهی تا انقلاب ۵۷ به فعالیت خود ادامه می دهند. اما جریانات مطرح سیاسی قبل از انقلاب ۵۷ یعنی حزب توده و سازمان فداییان خلق در نتیجه سیاست های غلط و با پشت کردن به تودها به یکی از عاملین قدرت گیری ارتجاع شیعه در انقلاب ۵۷ تبدیل شدند. ضعف تئوریک آنها و عدم درک مسائل اجتماعی ایران و وابستگی به جریانات منحرف و ذاتا ضد انقلابی چپ، یعنی استالینیسم و مائوئیسم، از علت های عدم دخالتگری مثبت در جهت قدرت گیری حزب کارگر در ایران بود. با وجود اینکه کارگران بودند که ضربه نهایی را به رژیم شاه زدند، به علت ضعف این احزاب در جریان قدرت گیری تشکلات کارگری، انقلاب را دودستی به ارتجاع تحویل دادند. جریان هایی که از آنها به عنوان جریانات تاثیر گذار قبل از انقلاب ۵۷ یاد شد، توانایی مواجهه با انقلاب را نداشتند. اغلب کمونیست ها در مقابل پیچیدگی های انقلاب در ایران، شیوه نباید تفرقه انداخت را برگزیدند، بنابراین آماج قرار دادن شاه را مساوی با آماج قرار دادن کل ماشین دولتی می دانستند. البته در آن دوران دنیا به دوبلوک شوروی و امپریالیسم تقسیم شده بود و بسیاری از کمونیست های اروپا هم خود را در جناح شوروی می دیدند. ولی با این حال نمی توانیم عدم سازمان دهی تشکلات کارگری را برای تسخیر قدرت، با این مسئله توجیه کنیم. مشکل اینجا بود که کمونیست های پیشرو وارد تشکیلات می شدند بدون اینکه درک روشنی از رابطه بین فعالیت های خود با ایجاد حزب و وظیفه مرکزی ان یعنی کسب قدرت سیاسی داشته باشند، و کار عمده آنها معمولا به رتق و فتق روزمره سازماندهی مبارزات توده ای محدود می شد و افقی در مقابل خود نداشتند. بدون شناخت از اهداف اساسی و تئوری های مرکزی

و وظیفه اصلی انقلاب، تمام مبارزات و اعتصابات را در خودشان محصور می کردند. تجربه انقلاب ایران در ۱۳۵۷ مانند تمام انقلابات دیگر نشان داد که هنگام فرا رسیدن شکاف های اجتماعی-تاریخی، اگر تشکیلات پیشرو کمونیستی موجود نباشد شانسی برای پیروزی نیست.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ همکاری حزب توده و فداییان تا تکوین قانون اساسی ادامه داشت. به این علت که قبل از انقلاب توده ای ها به طور غیر رسمی در زندان با روحانیون ارتباط داشتند و آنها را همرزمان خود می پنداشتند. و بعد از انقلاب هم در شوراهایی که توسط جمهوری اسلامی ایجاد شد حضور داشتند و در مواردی مانند بازرگانی خارجی، اموزش و پرورش، امور مربوط به کشاورزی و یا مسائل بانکی طرح ارائه می دادند، و این نشان از یک خویشاوندی فکری است. اما در دهه ۶۰ با استقرار کامل جمهوری اسلامی، احزاب و گروهای دیگر از میان برداشته شدند، و در جنگی که میان ایران و عراق بوجود آمد، فضایی نظامی بر قلمرو سیاسی ایران حاکم شد، و از این طریق با سلطه کامل خمینی همه صدا های مخالف از میان رفت. در دوران جنگ با توجه به وضعیت جنگی و نظامی کشور، دو جریان عمده مائوئیستی در ایران بوجود امدند: حزب رنجبران و سازمانی که معروف به سربداران بود.

مواضع حزب رنجبران شامل مخالفت با شوروی و حزب توده بود، و از جریانات به اصطلاح لیبرال دفاع می کرد. مبنای تحلیل آنها ایران نیمه فئودال بود و از انقلاب دو مرحله ای حمایت می کردند. سازمان سربداران که ابتدا به اسم اتحادیه کمونیست های ایران و بعد با نام حزب کمونیست ایران (م ل م) شناخته شد، معتقد بود که باید با حکومت وقت جنگید، بر همین اساس به کردستان رفتند ولی در آنجا به علت حضور کومله شکست خوردند. بعد به سمت جنگل های آمل رفتند و در آنجا هم با شکست مواجه شدند. در نهایت در جریان اعدام های دهه ۶۰ در دادگاه های جمهوری اسلامی به اعدام محکوم شدند. علاوه بر این به علت موقعیت اجتماعی و طبقاتی روستاهای ایران، هیچ وقت مائوئیسم نتوانست در میان روستاییان پایگاه سازمانی جدی داشته باشد. احزاب و سازمان هایی که بعد از انقلاب در ایران و یا اوایل انقلاب بوجود آمدند، سعی داشتند مواضع حرفه ای تری به نسبت احزابی که به مردم پشت کرده بودند مانند حزب توده و فداییان خلق داشته باشند، مثلا سازمان انقلابی کارگران ایران معروف به راه کارگر، از تمام تشکلات کارگری دفاع می کرد و به مسائل دموکراتیک اهمیت می داد، و ان را هم سنگ سوسیالیسم مهم می دانست. این سازمان انقلاب ایران را شکست خورده می دانست و حکومت برآمده از ان را فاشیست می نامید، و انتقادات خود را در جزواتی با نام فاشیست کابوس یا واقعیت بیان می کرد. در کنار احزاب بزرگ در ایران همیشه بودند نحله های کوچکی که از حقوق ستمدیدگان، زنان و آزادی های دموکراتیک دفاع می کردند، ولی متاسفانه در زیر سایه احزاب بزرگ قرار می گرفتند، و نمی توانستند زیاد تاثیر گذار باشند.

در طول فعالیت سیاسی جناح چپ در تاریخ ایران از همان ابتدا دو برنامه اصلی و محوری وجود داشته است، که می توان تمام احزابی که به عنوان جریانات چپ و مارکسیستی از دوران مشروطه تا انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن را بر مبنای آن دسته بندی کرد. ابتدا برنامه ای که استراتژی انقلابی را سوسیالیستی توضیح می دهد، و دیگری برنامه ای که استراتژی انقلابی را دموکراتیک توضیح می دهد و معتقد به انقلاب دو مرحله ای است.

در تقسیم بندی اول احزاب زیادی وجود ندارد به این علت که این خط و مشی کاملا مخالف کل ماشین دولت بورژوازی است و دولت بورژوازی را در قالب هیچ حکومتی اعم از بورژوازی ملی، سوسیال دموکراسی، سکولاریسم ویا سایر فرم های حکومت بورژوازی نمی پذیرد. لذا بیشتر از سایر جریانات چپ زیر ضرب رفته است، نه تنها از طرف حکومت های وقت در زمان فعالیتش بلکه از طریق سایر جریاناتی که انقلاب را دموکراتیک و دو مرحله ای می بینند هم سرکوب شده است. از جمله احزابی که در اویل انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن در زمره استراتژی سوسیالیستی قرار می گیرند، حزب کارگران سوسیالیست و حزب وحدت کمونیستی است. این جریانات فقط تسخیر قدرت توسط تشکلات کارگری را به رسمیت می شناختند و با سایر جریانات مرز بندی جدی داشتند و حاکمیت اسلامی را کاملا دولتی بورژوازی مانند دوران شاه قلمداد می کردند.

اما در قسمتی که مربوط به استراتژی انقلاب دموکراتیک می‌شود، به علت اینکه انقلاب را دو مرحله می بیند، از تمام تشکلات کارگری و اعتصابات به عنوان ابزاری برای استقرار بورژوازی ملی حمایت می کند، نه برای تسخیر قدرت توسط توده‌های تحت ستم به رهبری طبقه کارگر، لذا تمام آینده نگری و قدرت سازماندهی این استراتژی مختص به ایجاد انقلاب دموکرات و سکولار است، این مسئله بوجودآورنده ظرفیتی است که می تواند خود را با جریانات بورژوازی هم راستا کند و مانع بزرگی برای مارکسیسم انقلابی بوجودآورد. محور اصلی این استراتژی در ایران حزب توده است، البته امروزه بسیاری از جریانات ضد حزب توده هستند ولی به لحاظ استراتژی انقلابی فرقی ماهوی با آن ندارند، فقط بر سر برخی مسائل تاکتیکی در برخی ازموارد مشکل دارند. به عنوان مثال در انشعاب اقلیت و اکثریت در سازمان چریک های فدایی خلق، اکثریت، خط بیژن جزنی را کاملا و بدون تغییر می پذیرد، ولی اقلیت آن را با اعمال تغییراتی قابل قبول می داند ، اما تفاوتی بنیادین میان آنها نیست، به این معنا که هر دو جریان موافق انقلاب دموکراتیک و مرحله ای بودند و هستند. اکثریت اعتقاد داشت وقتی انقلاب، انقلابی دموکراتیک است و در جبهه خلق خمینی قرار می گیرد، و چون جبهه اصلی مبارزه با امپریالیسم است و مبنای تمام فعالیت ها حول این محور می چرخند، بنابراین برای تقویت جبهه خمینی خواهان این بودند که سپاه پاسداران در مقابل ارتش شاه ساخته شود، وبه سلاح سنگین هم مجهز باشد. همین برنامه را حزب توده هم داشت، و دقیقا اینجا محل اشتراک بسیاری از جریانهای اوایل انقلاب ۵۷ و بعد از آن است.

این استراتژی در دو طیف استالینیستی و مائوئیستی قرار داشت. مانند فداییان خلق و حزب توده که پیرو انقلاب دو مرحله ای بودند و در ردیف استالینیست ها قرار می گرفتند. و در طیف دوم جریاناتی که همین استراتژی را داشتند ولی پیرو خط مائوئیسم بودند، مانند جریان سهند به سرکردگی منصور حکمت. هسته سهند در جریان کنفرانس وحدت قرار بود با ۱۳ گروه مائوئیستی وحدت کنند که این امر صورت نگرفت اما پس از آن در اتحاد با کسانی دیگر به اتحاد مبارزان تبدیل شد. بعد اتحاد مبارزان با کومله در کردستان ادغام شد و حزب کمونیست ایران بوجود آمد، در ان دوران کومله بزرگترین جریان مائوئیستی در ایران بود. بعدها در سال ۱۳۷۰ تحت تاثیر نظرات منصور حکمت حزب کمونیست کارگری بنیان گذاشته شد، که معتقد بود با چپ سنتی مرز بندی جدی دارد و یک حزب مدرن است، ولی هیچ وقت مصداق های این مدرن بودن را مشخص نمی کنند و هنوز مانند چپ سنتی حول انقلاب دو مرحله ای می چرخد، وهیچ برنامه انقلابی مشخصی که وجه تمایز مدرن بودن باشد، ارائه نکرده اند. این آشفتگی و عدم روشنگری در حوزه عملی و تئوری یکی از مشکلات عمده احزاب و جریانات چپ در ایران است. در تاریخ معاصر احزاب چپ، اللخصوص ۵۰ سال اخیر یک مسئله بارز و قابل توجه وجود دارد، در احزابی که از ۵۰ سال گذشته فعالیت داشته اند و اکنون نیز به فعالیت خودشان ادامه می دهند، یک عنصر غایب وجود دارد و آن اینکه کارنامه خود را ننوشته اند. اینکه این جریانات چه عملکردی داشته اند، چه خطاهایی مرتکب شده اند و در چه مواردی تاثیر گذاری مثبت داشته اند و توانسته اند بازتاب دهنده مشکلات اساسی توده ها باشند، به شکلی واضح و منطقی بازتاب داده نشده و هیچ کارنامه معقولی ارائه نداده اند. به غیر از یک سلسله تمجیدات و تحریفات به نفع خودشان کار دیگری نکرده اند و نه تنها کارنامه ای نقادانه از خودشان ارائه نکرده اند بلکه بسیاری از مواضع غلط خود را از نشریاتشان حذف کرده اند. به عنوان مثال سازمان راه کارگر که در دوران جنگ هشت ساله با عراق از سپاه پاسداران حمایت می کرد، این موضع را کاملا از سابقه فعالیت خود حذف کرده است. این مسئله شامل بسیاری از عملکردها و مواضع احزابی مانند حزب توده و سازمان فداییان خلق در اوایل انقلاب ۵۷ و مشارکت آنها بعد از انقلاب با جمهوری اسلامی در جریان تکوین قانون اساسی، ایجاد سپاه پاسداران و سایر موارد دیگری از این قبیل می شود. این احزاب که امروزه هم مشغول فعالیت سیاسی هستند و ادعای سابقه و ریشه داشتن در فرهنگ سیاسی ایران را دارند و معتقد هستند که از حمایت توده های زحمتکش و ستمدیده برخوردارند، درواقع تاریخ را تحریف می کنند، و نسل جوان را با تاریخ دروغین و دستکاری شده ی خودشان آشنا می کنند. و در این میان با برجسته کردن شهدا و مبارزین سعی می کنند خود را مطرح کنند. و دیگر از مواضع تئوریک و تحلیل های نظری و عملکردی که در شرایط مختلف تاریخی داشته اند چیزی گفته نمی شود. این شیوه استالینیستی در حذف و سانسور واقعیات تاریخی، قدرت انتخاب را از جوانان می گیرد و باعث ایجاد آشفتگی در روند شناخت صحیح این احزاب و عملکرد تاریخی آنها می شود. بعضی از احزاب از این هم فرا تر رفته اند و تغییر موضع اساسی داده اند، در آستانه انقلاب ۵۷ فقط دو جریان از انقلاب سوسیالیستی دفاع می کرد و به روحانیت شیعه توهم نداشت، گرایش مارکسیست های انقلابی وسازمان وحدت

کمونیستی، مابقی جریانات همه از انقلاب دموکراتیک دفاع می کردند که تحت تاثیر نظریات سوسیالیسم در یک کشور استالین بودند، اما امروزه بسیاری از این جریانات موضع خود را عوض کرده اند و معتقد هستند که دولت ایران کاملا سرمایه داری است و انقلاب بعدی باید سوسیالیستی باشد. ما هم در این مسئله مشکلی نداریم و موافق این تحلیل هستیم، ولی چگونه این احزاب به این نتیجه رسیده اند، چرا تغییر موضع داده اند و چه مسیری را طی کرده اند، آیا دلایل فرصت طلبانه پشت این مسئله وجود دارد؟ یا اینکه تحلیلات نوینی اتخاذ کرده اند و به اشتباهات گذشته پی برده اند، این استحاله چگونه اتفاق افتاده است و استراتژی انقلابی این احزاب چیست. مثلا جریان سربداران (م ل م) که با تکیه به اندیشه های مائو دارای استراتژی انقلاب دمکراتیک نوین بود و بنا به نظریه محاصره شهرها از طریق روستا به جنگل آمل رفت تا از آنجا شهر را محاصره کند، بدون جمعبندی مارکسیستی از شکست خود و بدون کمترین توضیح در مورد تغییر استراژی انقلاب آتی، یک شبه به پیروی از نظرات باب آواکیان در آمریکا تحت عنوان «سنتز نوین» به نتیجه انقلاب سوسیالیستی رسید و کمترین انتقادی از خود نکرد که چرا در همه این سالها به نیروهای طرفدار انقلاب سوسیالیستی اتهام جاسوس آمریکا می بست! این مسئله در مورد اشتباهات تاکتیکی هم صادق است و تمام انشعابات و جدلهای بیهوده این احزاب به این مسئله مربوط می شود. تاکارنامه ای درست نداشته باشند، اشتباهات خود را قبول نکنند و درس های لازم را از تاریخ نگیرند و در مسیر رفع خطاهای خود نکوشند، نمی توانند حضوری مثبت در جامعه داشته باشند، و هیچ تاثیری در انقلاب آتی ایران نخواهند داشت. در این میان تنها گرایش مارکسیست های انقلابی است که کارنامه فعالیت خود را در پیش از انقلاب ۵۷ و پس از آن نوشته است و از بقیه جریانات هم این تقاضا را دارد. گرایش مارکسیست های انقلابی بر این باور است که اگر اشتباهاتی هم در گذشته وجود داشته باشد امروزه مهم نیست، ولی باید همه احزاب و جریانات در مورد عملکرد خودشان پاسخگو باشند و صریح و صادقانه بگویند که چه اشتباهاتی در چه مواردی داشته اند و بر مبنای آن مواضع نوین خود را اعلام کنند تا فرصتی برای اتحاد عمل و تبادل نظر بوجود بیاید. امروز طبقه کارگر بسیار متحول شده و در خود دارای پیشتازان باسواد و مبارزی است که قدرت رهبری دارند مانند جریان اعتصابات هفت تپه، که مشخص کرد کارگران خودشان قدرت کنترل دارند و به هیچ جریانی در خارج از ایران وابسته نیستند. با وجود چنین ظرفیتی که در مبارزات کارگری شکل گرفته است اگر سازمان یا احزابی نمی خواهند نقش خود را به صورت عملی و تئوری در حمایت از اعتراضات کارگران ایران اعمال کنند، در جهت تخریب و به هرز دادن آن هم اقدام نکنند. دوری از برخورد دوگانه یکی از وظایف اصلی هر گروه یا حزب سیاسی است، مَنشی که جریاناتی مانند سازمان فداییان خلق، حزب کمونیست کارگری و حکمتیست ها و ... از آن دوری می کنند و غیر مسئولانه فرمان اعتصاب و مقاومت صادر می کنند و وقتی که زمان دخالتگری آنها می رسد فقط به اطلاعیه و بیانه اکتفا می کنند. به عنوان مثال در جریان اعتصابات شرکت واحد(اتوبوسرانی) تمام عمل گرایی آنها مختص به اطلاعیه ای درباره حمله اشرار حکومتی به اعتصاب کنندگان بود. برخورد چریک های فدایی خلق در رابطه با همین موضوع در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۶ شامل چند اطلاعیه متناقض و بدون هدف بود که ابتدا اعلام کرد: «از تمامی خواست های عادلانه کارگران شرکت واحد برای بهبود شرایط کار و حق داشتن تشکل مستقل کارگری دفاع کرده». در رابطه با همین جریان در مقاله ای دیگر تحت عنوان جمهوری اسلامی و سندیکاهای کارگری می گوید: «باید دانست چنین کسانی که با این فرض سخن می گویند که گویا در شرایط دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم، امکان شکل گیری تشکلات مستقل کارگری وجود دارد، چنین فرضی البته هیچ ارتباطی با واقعیات سرسخت زمینی ندارد، واقعیت این است که در شرایط سلطه استبداد جمهوری اسلامی و در توازن قوای کنونی نه تنها امکان فعالیت قانونی و علنی تشکلات مستقل کارگری وجود ندارد بلکه هرنوع تشکلی هم که به طور خود به خودی در جریان مبارزه کارگران تشکیل شود اماج وحشیانه ترین حملات رژیم قرار می گیرد». و همچنین در رابطه با همین موضوع در جایی دیگر اشاره می کند: «این امر نشان می دهد که سخن گفتن از امکان شکل گیری تشکل های مستقل کارگری همانقدر امکان پذیر است که ظهور امام زمان در تبلیغات این رژیم فریبکار». اینها اطلاعیه هایی هستند در رابطه با اعتصابات خط واحد که در نشریه پیام فدایی شماره ۵۳ منتشر شد. حال در مقابل گسترش بخشیدن اعتراضات کارگران که مهمترین وظیفه هر سازمان سیاسی است که خود را چپ می نامد، اینها فقط خاک به چشم کارگران پاشیدن است و با بی مسئولیتی تمام به توهمات افزودن. این تناقض گویی نشان می دهد که این سازمانها واقعیت را از دریچه تنگ دیدگاه خودشان می بینند و از وضعیت توده های ستمدیده بی خبر هستند و نمی توانند دیدگاه خود را به مشکلات طبقه کارگر جامعه معطوف کنند. واقعیت این است که هیچ کدام از این جریانات در اوج فعالیت نتواستند به

توده های زحمتکش حتی نزدیک شوند. در همان اول سالهای انقلاب یعنی سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ بودند جوانان رادیکالی که حزب توده و سازمان فداییان خلق قادر به پاسخگویی آنها نبودند، چونکه این احزاب به شکل های مختلف در بخش هایی از حاکمیت وجود داشتند، و تبدیل به جریانی ترمیدوری شده بودند. آنچه که باعث پیوند این احزاب با انواع حاکمیت های بورژوازی است، (این حاکمیت در ایران بعد انقلاب ۱۳۵۷ چهره ای دینی به خود گرفت و با ارتجاع شیعی متبلور شد) در واقع در ماهیت خرده بورژوازی این احزاب نهفته است که ما در اینجا به عنوان جریانات استالینیستی و مائوئیستی از انها نام بردیم، اینها به عنوان نماد جریانات خرده بورژوازی همیشه به بدنه سوسیالیسم انقلابی می چسبند و در جریانات انقلابی به دنبال منافع خود هستند. جریانات ضد انقلابی و خرده بورژوازی همیشه در سرکوب شخصیت های انقلابی نقش غیر قابل انکاری داشته اند و در مواقع حساس همیشه متمایل به بورژوازی بوده و در قالب انقلاب دموکراتیک توده ها به نفع بورژوازی ظاهر می شوند. همانگونه که در دهه ۶۰ مشکلات تاکتیکی و تئوریکی که در مائوئیسم وجود داشت خود را نشان داد، و شاهد بودیم که به جای تاکتیکی انقلابی در جهت حمایت از توده ها و به زیر کشیدن قدرت حاکمیت، شروع به دفاع از بنی صدر کردند. قشری کوچک خرده بورژوازی مانند اشرافیت کارگری و کارمندی و یا بوروکراسی این اقشار کافیست تا احزاب فرصت طلب بوجود بیایند که در جریان امور تبدیل به سلاح سلطه بورژوازی گردند. در این چنین شرایطی اگر جریانات انقلابی که خط صحیح و روشنی داشته باشند و خود را میان توده ها مطرح کرده باشند وجود نداشته باشند، باز قشر خورده بورژوازی با نامهای متفاوتی مانند احزاب مدرن چپ، اعتقاد به انقلاب انسانی و یا حامیان واقعی تودهای زحتمکش، موفق به در دست گرفتن اعتراضات جامعه در جهت سیاستهای جهانی دولت بورژوازی می شوند. در مقابل این جریانات خرده بورژوازی و ضد انقلابی باید حتما تئوریها انقلابی مارکسیستی و تشکلات کارگری حضور داشته باشند، و توسط این جریانها از بین نروند و به عنوان جریانی از پایین، خود کارگران تمام تئوریهایی را که لازمه دانش این طبقه برای تسخیر قدرت است را شخصا بیاموزند، تا در مقابل جریانات استالینیستی و خرده بورژوازی توان مقابله داشته باشند و خود کارگران در مقابل آنها قرار بگیرند. خود طبقه کارگر و پیشروان کارگری باید نقش پرچمدار مبارزات آزادی خواهانه را ایفا کنند و سایر اقشار تحت ستم را به مبارزه خودشان ملحق کنند و رهبری مبارزات را به عهده بگیرند.

آرش رستمی

۱۳۹۷/۶/۲۳